نگاه

آزادی‌های بنیادین در مشروطه

دکتر محمدرضا ویژه

در مقوله حمایت از حقوق و آزادی‌های بنیادین تفاوتی اساسی بین جنبش مشروطیت ایران و سایر جنبش‌های قانون اساسی وجود دارد. در حالی که در جنبش قانون اساسی فرانسه حمایت از حقوق و آزادی‌های شهروندان و برابری بین آنها رکن اساسی این جنبش بود (تجلی آن را در اعلامیه حقوق بشر و شهروند سال ۱۷۸۹ می‌توان دید) و در جنبش قانون اساسی ایالات متحده آمریکا نیز این گرایش کاملاً مشهود بود، در جنبش مشروطیت در گام نخست این خواسته وجود نداشت و در بین خواسته‌های مشروطه‌خواهان نیز نشانی از گرایش به حمایت از حقوق و آزادی‌های مردم نمی‌بینیم. در واقع در گام‌های بعدی بود که این درخواست توسط روشنفکران مشروطه‌خواه در متمم قانون اساسی گنجانده شد و می‌توان گفت که تضمین حقوق و آزادی‌های مردم و نیز برابری آنان در مقابل قانون بیش از آنکه خواسته عموم مردم باشد خواسته روشنفکران یا گروه خاصی از مردم بود که بیش از گرایش خود آنان ناشی از تاثیرپذیری از جنبش‌های قانون اساسی اروپایی، به ویژه فرانسه، بود.

اما نکته‌ای که باید بدان توجه کرد آن است که قانون اساسی و متمم آن بیش از تحقق حقوق و آزادی‌های عمومی به دنبال تثبیت محدودیت‌های وارد بر سلطنت بود و در واقع مبارزه با استبداد بر تامین حقوق مردم اولویت داشت. به همین جهت تضمین حقوق و آزادی‌های بنیادین در بسیاری موارد در سایه محدودیت‌های وارد بر پادشاه قرار می‌گیرند. در عین حال مناقشه‌انگیزترین قسمت‌های متمم قانون اساسی نیز همین مقوله بود. «آزادی» در مفهوم عام خویش مقوله‌ای بود که مخالفان به درستی آن را درنیافته بودند و یا احتمال سوءاستفاده از آن را مطرح می‌کردند. بهترین پاسخ به این مناقشه‌ها را می‌توان در «تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله» یافت. پاسخ نائینی به این استدلال یا به گفته او «مغالطه» مخالفان مشروطیت درباره اصل آزادی این است که آزادی مقصود مشترک همه ملت‌هاست، چه آنها که دین دارند و چه آنها که بی‌دین‌اند.

در نهایت منشوری از حقوق و آزادی‌ها در متمم قانون اساسی گنجانده شد. شاید مهمترین دستاورد جنبش مشروطیت در متمم قانون اساسی اصل هشتم آن بود که به برابری در مقابل قانون اشاره داشت. برابری مفهوم نوینی بود که پیش از این کمتر در ادبیات حقوقی آن دوران دیده می‌شد و گنجاندن آن در متمم قانون اساسی محصول کوشش‌های فراوان بود. گرچه به مقتضای آن روزگار، که منحصر به کشورمان هم نبود، تنها به برابری در مقابل قانون اشاره شد و به دیگر اشکال برابری اشاره‌ای نشد. شاید تاکید بر برابری در مقابل قانون را نیز بتوان به خواست مشروطه‌خواهان برای از میان برداشتن جایگاه فراقانونی پادشاه، درباریان و قوه مجریه (که عمده آنان از وابستگان خاندان قاجار بودند) مرتبط دانست. اما محدودیت‌هایی نیز در مورد بعضی از حقوق مدنی اعمال شد. در عین حال، فقدان درک صحیح از مفاهیم موجود در منشور حقوق و آزادی‌های بنیادین گاه به مناقشاتی می‌انجامید که در صورت وجود قوانین عادی به سهولت قابل رفع بود. برای مثال در اصل بیستم متمم قانون اساسی به لحاظ شرایط خاص جامعه دینی کشورمان انتشار «مواد مضره به دین مبین» ممنوع شده بود ولی باز هم مخالفان بر این اعتقاد بودند که به موجب این اصل بسیاری از محرمات جایز می‌شوند زیرا که تنها «دو امر» اجازه داده نشده‌اند، یکی پراکندن «کتب ضلال» و دیگری «مواد مضره به دین مبین»، در صورتی که افترا و توهین مجاز تلقی شده‌اند. دلیل این امر آن بود که مخالفان زمینه‌ای از نظام کیفری و حدود حقوق و تکالیف شهروندان در اندیشه خویش نداشتند و از این روی بر این تصور بودند که در قانون مادر تمامی امور باید جزء به جزء تبیین شود.

■ **نتیجه**

در مجموع می‌توان گفت که به‌رغم کوشش‌های فراوان مشروطه‌خواهان آرمان‌های این جنبش به دلایل متعدد آن‌گونه که شایسته بود در قانون اساسی و متمم آن تجلی نیافت و این قانون در بسیاری موارد در سازگاری مفاهیم مدرن با شرایط خاص اجتماعی ایران ناتوان بود. افزون بر آن، همه آرمان‌های مشروطه‌خواهان حول محور محدودیت قدرت سیاسی پادشاه قرار داشت که همین روند در قانون اساسی و متمم آن نیز نمود یافت و موجب آن شد تا بسیاری از نهادهای حقوقی موجود در قانون مادر از معنای اصلی خویش به دور افتند. این مشکلات شاید ناشی از تاثیرپذیری ناقص و نارسای روشنفکران مشروطه‌خواه از آرمان‌های جنبش‌های گوناگون قانون اساسی بر آن دوره باشد. اما نتیجه مهم نارسایی این قانون انحراف‌های مقطعی جنبش قانون اساسی ایران از مسیری مشخص و مناقشات فراوان بعدی بود که مشروطه‌خواهان را از تداوم و نهادینه کردن این حرکت بازداشت. بدین گونه است که می‌بینیم مفاهیمی چون تفکیک قوا و حمایت از حقوق بنیادین حضوری نمادین در قانون اساسی و متمم آن دارند و شبح کم‌رنگ آنها برای تحقق «حکومت قانون» در کشورمان وافی به مقصود نبود. علت این امر هم این بود که تمام هم و غم مشروطه‌خواهان مصروف محدودیت قدرت سیاسی بود و در فازهای بعدی از تخصیص فضای حقوقی لازم بدین امور باز ماندند. در نتیجه، جنبش قانون اساسی ایران در تحقق قانون اساسی موثر و نهادینه کردن آن در نظام حقوقی کامیاب نبود و پایه‌های سست قانون مادر توانایی تحمل نظام حقوقی منسجم این نظام را نداشت.

بخش پایانی

ریشه‌های داخلی یک کودتا

مهران موسوی خوانساری

«رادیوی ما ساکت شد. مدت چهارده پانزده روز پیامی دریافت نکردیم. از شدت ناراحتی عصبی نتوانستیم لحظه‌ای بخوابیم... شاه به اتاق من آمده بود... از مشاهده چهره‌اش حدس زدم که پیشامد ناخوشایندی روی داده است. شاه گفت: ثریا، نصیری و همراهانش را هواداران مصدق دستگیر کردند. ما باخته‌ایم و می‌بایست هرچه زودتر در برویم.» (نقل از یادداشت‌های ثریا همسر شاه در کتاب خاطراتش) فرار شاه و ملکه‌اش از ایران و عزیمت شتابزده آنها به رم در آن غوغای مردادماه ۳۲ بسیاری را به این صرافت انداخت که کار سلطنت را در ایران یا تمام شده پندارند و یا برای آن در نوع نظام حکومتی آتی کشور جز جایگاهی تشریفاتی، ماوایی نیابند. (هرچند که وقایع رخ داده پس از آن روزها نادرستی این تصور را حداقل تا ۲۵ سال آینده به ثبوت رسانید) سخنرانی‌های آتشین علیه شاه و خاندان سلطنت، پایین کشیده شدن مجسمه‌های شاه در شهرهای مختلف، مقالات جسورانه و بسیار تند چاپ شده در مطبوعات و جز این همه خبر از آن می‌داد که مردم ایران باید خود را برای تجربه یک نظام حکومتی جدید (شاید یک جمهوری) آماده کنند. سیر وقایع جهت حرکت به سمتی را نشان می‌داد که در آن می‌شد شمیم خوش آزادی و رهایی از استبداد را به مشام کشید. آنگاه که دستگیری نصیری توسط یاران مصدق و در حالی که وی برای ابلاغ حکم عزل نخست‌وزیر که توسط شاه امضا شده بود به اقامتگاه مصدق رفته و کشف کودتایی که به منظور برانداختن حکومت ملی مصدق در حمایت از سلطنت محمدرضا پهلوی به گوش همگان رسید، حرکت به سمت فضایی کاملاً ضدسلطنتی در ایران شتاب بیشتری یافت. آنچنان که باعث شد تا بساط سلطنت عملاً برای چند روز کاملاً برچیده شده و شخص مصدق به عنوان قهرمان ملی به عموم ملت معرفی شود، هرچند که شاید بعدها خود او بیش از همه بر این تامل کرد که چگونه به یک‌باره آن انحراف تاریخی در مسیر حرکت ملی ایران و رهبران آن روزگارش پدید آمد تا تنها ظرف چند روز با وقوع کودتایی از جنسی خاص تمام آمال و آرزوهای ملت یکسره بر باد رود.

■■■

کودتا اقدامی است خشونت‌آمیز به منظور تغییر نظام حکومتی یک کشور به دست مقامات عمدتاً نظامی یا شبه‌نظامی همان کشور به منظور به قدرت رساندن خود یا افرادی از دستگاه حاکم. کودتاگران هدف خود را انجام کودتا، نجات مردم، استقلال کشور و حاکمیت قانون توام با بهبود کلی اوضاع معرفی می‌کنند. آنها می‌کوشند تا ضمن معرفی خود به عنوان ناجیان ملت و میهن بر نفی ساقط شدگان و عملکرد آنها به عنوان اعمالی نادرست و نابهنجار که جز تباهی برای میهن نتیجه‌ای نداشته تاکید کنند. در علت وقوع کودتا می‌توان عوامل فراوانی را برشمرد، اما آنچه که به خصوص در رابطه با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بیش از همه می‌توان از آنها به عنوان دلایل اصلی داخلی بروز این کودتا یاد کرد را باید در دو عامل زیر جست‌وجو کرد:

۱- اختلاف میان رهبران و تشدید تضادهای داخلی،

۲- بحران اقتصادی و بی‌تفاوتی مردم

■■■

این تصوری نادرست خواهد بود اگر بپذیریم که تنها علت سقوط حکومت دکتر مصدق چیزی جز دخالت‌های آشکار و پنهان قدرت‌های جهانی نبوده است، بدون آنکه بر نقش عوامل داخلی به عنوان اصلی‌ترین دلیل وقوع کودتا توجهی مبذول شود. آنچه واضح است اینکه قدرت‌های آن روزگار (و به طور عمده انگلیس و آمریکا) تنها زمانی توانستند از اقدام به منظور ساقط کردن مصدق حمایت کنند که دریافتند تضادهای داخلی بین رهبران جناح‌های اصلی کشور بسیار عمیق‌تر از پیش شده است و از دیگر سو حمایت‌های قاطعانه مردم از مصدق در گذشته اینک چندان انسجام قابل توجهی ندارد. با درک موضوعاتی اینچنین بود که آن قدرت‌ها به فکر انجام کودتا برآمدند که اگر لوازم و شرایط داخلی برای چنین عملی مهیا نبود کوچک‌ترین شانسی نیز برای موفقیت آن قابل تصور نبود. در جریان ملی شدن صنعت نفت در ایران سه گروه خود را بیش از همه درگیر در این ماجرا می‌دیدند: اول مذهبیون به رهبری آیت‌الله کاشانی که سعی می‌کرد تا ضمن دعوت از مردم به جهت حمایت از ملی کردن نفت خویش را به عنوان رهبر مبارزه با کمونیسم و سرمایه‌داری به کشورهای مسلمان جهان معرفی کند و در این مسیر سعی می‌کرد تا جای ممکن با ملیون به تعامل برسد، هرچند که در اواخر دوران مصدق اختلافات پدید آمده بین این دو نفر عملاً منجر به گسسته شدن پیوند لرزان مابین آنها شده بود آنچنان که نمود آن را می‌توان در چند روز پیش از کودتا به وضوح مشاهده کرد. دوم ملیون به رهبری دکتر مصدق که همواره سعی می‌کرد به‌رغم موضع تند یاران نزدیکش ضمن به رسمیت شناختن مرزهای بین دولت خود با دربار (هرچند که او تلاش بسیار کرد تا بتواند قدرت دربار را کاهش دهد) با حمایت مردم اهداف ملی خود را در مورد نفت در داخل و خارج کشور سرانجام بخشد، و این در حالی بود که اختلافات داخلی ملیون با یکدیگر و همچنین در جبهه‌ای دیگر با مذهبیون رو به افزایش بود. سوم حزب توده که به جهت وسعت فعالیت و دارا بودن پایگاه‌های مردمی فراوان علی‌الخصوص در میان طبقات کارگر و متوسط جامعه و نیز جوانان پرشر و شور آن روزها توانسته بود تا خود را به عنوان یک حزب قدرتمند و تاثیرگذار در معادلات مختلف آن روزگار کشور معرفی کند. اگرچه این نوشتار قصد ندارد به بررسی نقش حزب توده در وقوع کودتای مرداد ۳۲ بپردازد، اما به دلیل آنکه رفتار این حزب توانست در تشدید تضادهای داخلی به عنوان یکی از علت‌های اصلی وقوع کودتا کمک کند لذا بی‌راه نیست اگر نظر یکی از سفرای وقت یک کشور شرقی را در تهران پیرامون سکوت این حزب در زمان کودتا مورد مطالعه قرار دهیم. این سفیر می‌گوید: کمونیست‌ها در تهران از مسکو دستوری دریافت داشتند که مصدق را تنها گذاشته و در زیرزمین‌های خود مخفی شوند. کمونیست‌ها این دستور را اطاعت کردند و مصدق را به تنهایی در قصرش گذاشتند که از خود تا مرگ یا اسارت و یا تسلیم دفاع کند... ظاهراً روسیه که در جبهه کره در خاور دور [درگیر است] نمی‌خواهد جبهه دیگری در خاورمیانه افتتاح کند. مسکو کاملاً می‌دانست که آمریکایی‌ها در ایران مصمم به جنگ هستند و از این جهت از میدان کناره گرفته و به انتظار فرصت دیگری نشسته. (نقل از المصور به قلم سلیم‌اللوزی مخبر سازمان مطبوعاتی الهلال) هر چند که احسان طبری تئوریسین برجسته حزب توده در ایران در کتاب خود «کژراهه» ضمن رد این نظریه علت وقوع کودتا را یکسره به عنوان نیرنگ بزرگ مصدق در جریان یک نقشه از پیش طراحی شده قلمداد کرده و نقش حزب توده را در پیروزی کودتا انکار می‌کند. در کنار نقش اختلافات بین ملیون و مذهبیون از سویی و عملکرد نادرست حزب توده از سوی دیگر باید به این واقعیت نیز اشاره کرد که وضع معیشتی مردم به جهت آشکار شدن تبعات ناشی از عدم فروش نفت به کشورهای خواستار این محصول چندان رضایت‌بخش نبود و به همین دلیل و نیز به دلیل درگیری‌های دائمی و فرسایشی موجود بین گروه‌های مختلف سیاسی داخل کشور عکس‌العمل مردم نسبت به یک یا دو سال پیش از آن در حمایت از دولت دکتر مصدق، اگر نه کاهش، که به سمت نوعی بی‌تفاوتی و دلزدگی پیش می‌رفت و این نیست اگر بدانیم که مردم بی‌تفاوت (و شاید غافلگیرشده) در جریان رخداد ۲۸ مرداد ۳۲ همان مردم فعال در قیام تیرماه ۳۱ بودند که اینک تنها پس از گذشت یک سال به نظاره‌کنندگانی صرف بدل شده بودند تا تنها شاهد اعمال خرابکارانه مشتی چماق به‌دست و بدکاره باشند که یکسره مشغول ویران کردن حاصل دسترنج مدت‌ها مبارزه ملی گرایانه مردم ایران بودند. اینکه بر سر این مردم چه آمده بود که نتوانستند در لحظه لزوم در صحنه حاضر شده و از مصدق حمایت کنند را می‌توان در نوعی سردرگمی آنها در قبال دولت جست‌وجو کرد. در واقع شاید آنها در شناخت دغدغه اصلی خود دچار نوعی سردرگمی بودند. در اینکه ملی کردن صنعت نفت در ابتدا توانست باعث ایجاد غرور در بین اقشار مختلف ملت شود و دولت را از یک پشتوانه بزرگ و قدرتمند (و البته نه چندان منسجم و بسیار پراکنده) برخوردار کند تردید نیست، اما به مرور و پس از آنکه برخی مشکلات اقتصادی به جهت عدم فروش نفت در زندگی روزمره مردم به وجود آمد، آنگاه بخش‌های عمده‌ای از این پشتوانه بزرگ دچار تردید شدند. از یک سو آنها همچنان به دولت مصدق و شخص او اعتقاد داشتند و از سوی دیگر فشارهای معیشتی رو به افزایش بود و شاید به همین جهت بود که آنها نتوانستند به موقع از دستاوردهای ملی خویش دفاع کنند، هر چند که فارغ از نوع رفتار مردم در قبال کودتا این اشکال به شخص مصدق نیز وارد است که او بر اصل چه پایه علمی یا اجتماعی تنها به حمایت صرف از حس ناسیونالیسم ایرانی توده‌های مردم بسنده کرد غافل از آنکه احساسات نمی‌تواند همیشه خود را در قامت یک برنده به عرضه گذارد، آنچنان که چنین نیز شد تا نویسنده نشریه «اخبارالیوم» چاپ مصر در همان روزها چنین بنویسد: ایران داستان دکتر مصدق را در مدت بیش از دو سال و نیم تماشا کرد و حالا استراحت کرده تا داستان ژنرال فضل‌الله زاهدی را تماشا کند؛ تماشایی که ۲۵ سال به طول انجامید.

آسیب‌شناسی کودتای ۲۸ مرداد

گودرز شفیعیان

عده زیادی از محققین و صاحب‌نظران اعتقاد دارند که کودتای ۲۸ مرداد آسان پیروز شد. این به عملکرد مصدق و احزاب چپ و ملی در آن موقعیت تاریخی برمی‌گردد. اولاً مصدق به ارتشی‌ها اعتماد کرد که این برخلاف نظرش بود. حتی شخصی مانند سرتیپ دفتری که خواهرزاده او بود همدست کودتاچی‌ها بود و نیز افسران وابسته به جبهه ملی یا بی‌تفاوت بودند و یا با کودتاچیان همکاری می‌کردند. سرتیپ ریاحی وابسته به جبهه ملی رئیس ستاد ارتش، سرتیپ امینی رئیس ژاندارمری از بستگان دکتر مصدق، سرهنگ شاهرخی فرمانده تیپ دوم زرهی، سرهنگ زندکریمی، رئیس تیپ مصدق و سرهنگ خسروپناه فرمانده یکی از هنگ‌های آن تیپ با کودتا همکاری داشتند.

کیانوری اظهار می‌دارد که ما به وسیله نیروهای نظامی خود به خصوص سرهنگ مبشری آگاه شدیم و آن را به مصدق گزارش دادیم اما وی همچنان اعتماد به این گروه ارتشی‌ها داشت و در روز ۲۷ مرداد هواداران حزب توده را از خیابان‌ها به وسیله ارتش راند و بلافاصله بعد از اینکه خیابان‌ها خلوت شدند کودتاچی‌ها دست به کار شدند. کیانوری در انتقادی که به وی و حزب توده می‌شود که با توجه به حدود ۶۰۰ نظامی حزب توده در ارتش می‌توانستند در مقابل کودتا مقاومت کنند، نیروی نظامی حزب توده در برابر ارتش شاهنشاهی را خیلی کوچک ارزیابی می‌کند و اعتقادش بر این است که آنها نمی‌توانستند کاری انجام دهند. وی حتی در اظهاراتش می‌گوید ما از مصدق خواستیم تا اعضا و هواداران حزب توده را مسلح کند اما او نپذیرفت. اما در ارتباط با اظهارات کیانوری باید گفت حزب می‌توانست حتی اگر در ارتش کاری از دستش برنمی‌آید به شکل چریکی عمل کند. اما باید این حقیقت را پذیرفت که حزب توده و رهبری آن به نوعی دست روی دست گذاشت تا عده زیادی از بهترین افراد و افسران و نیروهای نظامی‌اش به دست رژیم پهلوی نابود شد.

حسن ضیاء ظریفی از بنیانگذاران سازمان چریک‌های فدایی خلق در جواب کیانوری پاسخ درستی می‌دهد و آن اینکه «تلقی ما از حزب توده در آستانه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ این است که حزب توده به عنوان یک حزب کمونیست موجودیت داشته به همین جهت ما شکست ۲۸ مرداد را اساساً و عمدتاً و به طور مستقیم ناشی از عدم انجام وظیفه انقلابی از طرف رهبری حزب می‌دانیم که در موضع و موقع کمونیست بودن انجام عمل انقلابی به موقع و دست به عمل زدن بر ضد کودتا به عهده‌اش قرار داشته است. چرا که هیچ مارکسیست-لنینیست راستین در نهایت از مصدق به مثابه یک نماینده سیاسی بورژوازی ملی نباید و نمی‌بایستی انتظار چنان عمل قاطعی را می‌داشت.» عوامل مختلفی در تصمیم‌گیری رهبری حزب توده در جریان کودتای ۲۸ مرداد دخیل بوده از جمله اختلاف نظرها، ناپیگیری، گیج و مشوش بودن و حتی نفوذ عوامل امپریالیسم در عدم تصمیم‌گیری صحیح در مقابل کودتا موثربوده است. اما علاوه بر اینها جبهه ملی و مصدق نیز نتوانستند در مقابل کودتا شناخت صحیحی داشته باشند و یا به دست آورند. با وجودی که جبهه ملی از طیف‌های مختلف بود و در این میان خان‌های قشقایی ناصرخان و خسروخان عضو جبهه ملی بودند و در دوران قبل از کودتا بارها قدرت و نیروی مسلح خود را به رخ می‌کشیدند اما در جریان کودتای ۲۸ مرداد و در جهت خنثی کردن آن، جبهه ملی نیز دست بسته‌تر از حزب توده بود. البته با توجه به پایگاه طبقاتی جبهه ملی که مصدق به عنوان نماینده بورژوازی ملی در راس آن قرار داشت این طیف از یک طرف خان‌های قشقایی را داشت و از طرف دیگر آیت‌الله کاشانی و بقائی و غیره، که البته در ۱۳۳۱ گروه آیت‌الله کاشانی، حسین مکی و بقائی از مصدق و جبهه ملی فاصله گرفتند. اما در مورد خان‌های قشقایی در آن دوران عشایر فارس که قوی‌ترین آنها کهکیلویه و بویراحمد و ممسنی و قشقایی‌ها بودند می‌توانستند از این پایگاه به خوبی استفاده کنند. هر چند ابتدا همکاری‌هایی بین حزب توده و خان‌های قشقایی انجام گرفته و خسرو روزبه برای آموزش عشایر قشقایی به میان آنها آمده بود اما بعد از سه ماه با توجه به اینکه مرکزیت جبهه ملی عملیات مسلحانه را نفی کرده بود، عشایر قشقایی را ترک می‌کند. البته اینها را کیانوری در خاطراتش یادآوری کرده اما اکنون بعد از نزدیک به ۵۳ سال که از ماجرای کودتای ۲۸ مرداد گذشته کتاب‌های زیادی در مورد تاریخ قشقایی و کهکیلویه و بویراحمد و ممسنی چاپ شده که هر کدام به نوعی به این مسئله می‌نگرند. مظفر قهرمانی ابیوردی در کتاب «تاریخ وقایع عشایری فارسی» دلیل مقاومت نکردن خان‌های قشقایی را تفرقه و تطمیع بین خوانین و کلانتران قشقایی و کهکیلویه و بویراحمد و ممسنی می‌داند. وی می‌نویسد: «بعضی از کارمندان موثر اصل چهار توانستند کلانتران را به طور محرمانه ببینند و آنها را با همان روشی که خود بلد بودند و به روحیه خودفروشان آشنایی داشتند از خوانین جدا کنند.» او در جایی دیگر می‌نویسد: «این بود که خوانین از همه جا بی‌خبر یک وقت از رادیو شنیدند که کلانتران عمده قشقایی مثل زیادخان دره‌شوری، زکی‌خان، جعفرقلی‌خان، الیاس‌خان کشکولی، فریدون‌خان و برخی از روسای ممسنی و بویراحمد خدمت زاهدی و از آنجا هم به پیشگاه ملوکانه شرفیاب و اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و از همین بود که سر خوانین بی‌کلاه ماند و دوروبر آنها خلوت شد.» البته به همین سادگی هم نمی‌توان مسئله را حل کرد با توجه به ماهیت طبقاتی خوانین قشقایی و عملکرد آنها در سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۲۰ به خصوص در جریان سال ۱۳۲۰ و ماجرای معروف به «نهضت جنوب» که در فارس بلوایی به راه انداختند و حتی عشایر شهرهایی مانند کازرون و بوشهر را گرفتند و شیراز را نیز به محاصره درآوردند و خان‌های قشقایی اگر پیگیر بودند می‌توانستند کارهایی انجام دهند. درست است که خاندان قشقایی برخلاف خاندان قوام در فارس که وابسته به دربار و نیروهای خارجی بودند متمایل به جبهه ملی یا بورژوازی ملی شدند، اما همانگونه که ذکر شد به علت پایگاه طبقاتی و ناپیگیر بودن فرصت از دست رفت. در این مورد در میان کهکیلویه و بویراحمد و ممسنی معادله قدرت تفاوت داشت. از یک طرف حسینقلی‌خان رستم (ممسنی)، ناصرخان و محمدحسین‌خان طاهری (خوانین بویراحمد سفلی) از هواداران سلطنت و دربار و در طرف دیگر خسروخان و عبدالله‌خان ضرغام‌پور خوانین بویر احمد سفلی در جبهه هواداران مصدق بودند. اما در مورد خسروخان بویراحمدی باید گفت با توجه به منابع کتبی و شفاهی او یکی از پیگیرترین هواداران جبهه مصدق بوده است. وی در پیمانی که با خوانین قشقایی در مورد مقابله با کودتا می‌بندند تا آخر وفادار بود، اما بعد از کودتا و به دنبال تغییر موضع برادرش عبدالله‌خان با توجه به خصوصیات روحی روانی وی که آدمی دنبال قدرت بود، وقتی عبدالله‌خان متمایل به دربار می‌شود، در یک توطئه باعث قتل برادرش خسروخان می‌شود. قرار بود که خسروخان در ارتباط با پیمان با خوانین قشقایی با نیرویی در حدود ۲ هزار نفر به شهر بهبهان حمله کند. اما با مرگ وی این مسئله نیز منتفی می‌شود و سرانجام کودتا توانست عشایر را نیز به کنترل درآورد.

البته این مسئله را باید یادآوری کرد که در معادله قدرت در سال ۳۲ و مقارن با کودتای ۲۸ مرداد نه تنها خوانینی مانند خسروخان بویراحمدی و عبدالله‌خان در جهت دولت مصدق بودند بلکه بسیاری از کدخدایان و توده‌های مردم در بویراحمد و ممسنی و کهکیلویه از هواداران مصدق بودند که متاسفانه با پیروزی کودتا با توجه به ماهیت طبقاتی خوانین و کلانتران اکثراً توجه به منافع شخصی دارند تا به منافع ملی و بدین‌گونه این پایگاه نیز نتوانست در مقابل کودتا بایستد.

منابع:

۱- حزب توده، ایران و دکتر محمد مصدق، نورالدین کیانوری

۲- حزب توده، و کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، حسن ضیاء ظریفی

۳- خاطرات نورالدین کیانوری، موسسه تحقیقاتی و انتشاراتی دیدگاه

۴- بویراحمد و رستم، گاهواره تاریخ مهندس سیدجمشید حسینی خواه

۵- دلاوران کوهستان بویراحمد، دلیران تنگ تا مرادی، کاوس تابان‌سیرت

تقویم کودتا

چهار روز تا کودتا

■ **۲۴ مرداد ۱۳۳۲**

عملیات اجرایی کودتا طبق برنامه از ۲۴ مرداد شروع شد. ساعت ۶/۵ صبح سرتیپ زاهدی و جمعی از همفکرانش از جمله سرتیپ گیلانشاه، سرتیپ باتمانقلیچ، سرهنگ فرزانگان، عبدالرحمن فرامرزی و... در مخفیگاه وی جمع شدند و کارها را هماهنگ کردند. زاهدی در همین محل منتظر ماند تا نصیری فرمان عزل مصدق را به او داده و نتیجه را به او اطلاع دهد. شب ۲۵ مرداد در حالی که رئیس ستاد ارتش سرتیپ ریاحی با خیال راحت در منزلش به سر می‌برد، کودتاچیان دست به کار شدند. با وجود حکومت نظامی و منع عبور و مرور از ساعت ده شب تا صبح کودتاچیان با اتومبیل‌های نظامی و شخصی در خیابان‌های تهران در رفت‌وآمد بودند.

خبر تدارکات کودتا در اوایل شب ۲۴ مرداد به وسیله رئیس ستاد گارد جاویدان سرگرد علی‌اصغر فولادوند به منشی مصدق داده شد. ساعت ده شب نصیری در کاخ سعدآباد برای ارتشی‌هایی که از ۲۴ ساعت قبل در حال آماده‌باش بودند اعلام کرد اعلیحضرت برای نجات کشور از خطر نابودی مصدق را عزل کرده‌اند و من می‌روم حکم را به او ابلاغ کنم. قبل از عزیمت وی فرمان بازداشت رئیس ستاد ارتش و چند تن از وزیران را هم صادر کرده و تعدادی از افسران را مامور این کار کرده بود.

■ **۲۵ مرداد**

حدود نیمه‌شب در خیابان پاستور، نزدیک کاخ ساختمان شماره ۱۰۹ منزل دکتر مصدق سرهنگ نصیری همراه دو کامیون سرباز و درجه‌دار و یک زره‌پوش و چند اتومبیل دیگر می‌ایستند و دو کامیون دیگر نیز همراه سرهنگ آزموده از راه می‌رسند. نصیری نامه شاه را به سرهنگ دفتری رئیس انتظامات داخل منزل نخست‌وزیر می‌دهد و از او می‌خواهد رسیدش را بیاورد. ۲۰ دقیقه بعد ساعت ۱ بامداد رسید نامه به نصیری تحویل داده می‌شود. در همین زمان سرهنگ ممتاز فرمانده تیپ دوم کوهستانی همراه نیروهایش از راه می‌رسد. نزدیک منزل مصدق با نصیری و چند افسر دیگر روبه‌رو می‌شود. از او می‌پرسد اینجا چه می‌کنید؟

نصیری: نامه‌ای آورده‌ام. ممتاز با تعجب می‌گوید با این همه اسلحه و زره‌پوش؟ افسران همراه نصیری پراکنده می‌شوند و ممتاز فوراً نصیری را تحت نظر گرفته و بعد از تماس با ریاحی او را بازداشت می‌کند. بلافاصله افراد همراه وی خلع سلاح می‌شوند و بازداشتی‌ها برای بازجویی به ستاد ارتش اعزام می‌شوند. به این ترتیب کودتای در حال انجام شکست می‌خورد. تا صبح افراد دیگری نیز بازداشت می‌شوند. ساعت ۶ بامداد ۲۵ مرداد رادیو تهران واقعه کودتای نافرجام علیه مصدق را اعلام می‌کند.

شاه که از طریق رادیو و تلفن ارنست پرون از شکست کودتا خبردار شد، سراسیمه با همراهی ثریا با یک هواپیمای یک‌موتوره عازم رامسر و از آنجا با یک هواپیمای دوموتوره یک‌راست به بغداد عزیمت کرد. شاه چنان نگران و هراسان بود که حتی یادش رفته بود جوراب بپوشد.

از آن سو مردم همان روز به میدان بهارستان هجوم آوردند و علیه کودتا و شاه فراری به تظاهرات و شعار دادن پرداختند. سخنرانی‌های تند و آتشین علیه دربار بازار پیدا کرده بود. دکتر فاطمی مواضع تندی علیه شاه گرفت و به افشاگری علیه دربار برخاست. فضا به شدت رادیکال شد.

■ **۲۶ و ۲۷ مرداد**

میتینگ و تظاهرات علیه دربار و به حمایت از مصدق در تهران و شهرستان‌ها همچنان ادامه دارد. در میتینگ دیروز در بهارستان قطعنامه‌ای صادر شده بود که خواستار محاکمه خائنین و به دلیل فراری بودن شاه خواهان تشکیل شورای سلطنتی شده بود. عوامل کودتا خود را مخفی کرده و در خانه‌های امن سیا و سفارت آمریکا مخفی شده بودند. با فضای تندی که ایجاد شده بود مردم به مجسمه‌های شاه در میادین شهر حمله کرده و برخی را سرنگون کردند. فرماندار نظامی طی اعلامیه‌ای برای کسی که محل اختفای زاهدی را خبر دهد جایزه یکصدهزار ریالی تعیین کرده بود. در اطلاعیه دیگری تظاهرات بدون موافقت قبلی فرماندار نظامی ممنوع اعلام شده بود. نشان می‌داد دولت نگران است که اوضاع به سمت هرج و مرج پیش رود.

روزنامه باختر امروز از ۲۵ مرداد همه‌روزه تیتر یک و همه مطالب خود را به مسئله شاه و دربار اختصاص داده بود و شعارهای نفی سلطنت و شاه را درج کرده بود از جمله با عناوینی چون خائن حقیر، اسیر اراده اجنبی، غارتگر و... از شاه ایران یاد کرده بود. خبرگزاری‌های خارجی نیز در این روز تظاهرات ضدشاهی مردم ایران را پوشش داده بودند و پیش‌بینی کرده بودند که احتمال سقوط سلطنت در ایران بسیار زیاد است. فضای جامعه به شدت هیجانی و احساسی بود اما کمتر کسی فکر می‌کرد که یکی دو روز دیگر حکومت مصدق سقوط خواهد کرد. حزب توده نیز در همین روزها فعال شده و به تظاهرات در خیابان‌ها پرداخته بودند. از آن سو کودتاگران و آمریکائیان و خبرگزاری‌ها روی این مسئله تبلیغات زیادی در این باره کردند. سردرگمی و ساده‌انگاری در میان حامیان مصدق و بی‌سازمانی مردم فرصت خوبی برای کودتاچیان بود که خود را بار دیگر سامان دهند و حرکت را از نو سازمان دهند. این سه روز با هیجان و رادیکالیسم بی‌سازماندهی سپری شد و ناگهان صبح ۲۸ مرداد مردم با فضای دیگری روبه‌رو شدند. رجاله‌هایی در خیابان‌ها علیه مصدق شعار می‌دادند. پس از ساعاتی سرنگونی مصدق و نخست‌وزیری زاهدی اعلام شد.